**درنگی در روءیای خلوص؛ بازخوانی مکتب تفکیک**

**مطبعه چی، سیدمصطفی**

ازآن رو که مکتب تفکیک برپایه اعتبار نصوص دینی، اعم از قرآن و سنت شکل گرفته و در مسیر فهم آن، بر استفاده از ظواهر نصوص، بدون تأویل تأکید می‏ورزد، و جدایی مشرب‏های معرفتی بشر را از معرفت وحیانی، مهم‏ترین شاخصه خود می‏داند، این نوشته و مانند آن، در چارچوب اهداف کلی نشریه جای دارند. و می‏توانند در نتقیح و ضابطه‏مند نمودن مباحث فقه الحدیثی سودمند باشند.

درآمد

پس از قرآن کریم، دانش حدیث و علوم مرتبط با آن، حجم عظیمی از کوشش‏های علمی مسلمانان را به خود اختصاص داده است. آنچه ذهن و ضمیر مسلمانان را، از ابتدا به خود مشغول داشت، اهمیت و ضرورت به کارگیری و عمل به سنت پیامبر(ص) وعلاوه بر آن، سنت وَلَوی نزد شیعیان بود.

تفاوت‏ها و اختلافاتی که در درک و دریافت و چگونگی عمل به کتاب و سنت نبوی(ص) و احادیث ائمه(ع) پدید آمد، موجب شد که نحله‏ها، مکاتب و مدارس مختلفی در حوزه دانش دینی مسلمین پدید آید. مسلمانان، از همان آغاز، در هر موضوع و مسأله‏ای در جست‏وجوی قول، فعل و یا تقریر پیامبر(ص) و یا امام(ع) برمی‏آمدند تا عمل خویش را بدان مستند نمایند. در چنین احوالی، نخستین هسته‏های تکوین علم‏الحدیث به تدریج شکل می‏گرفت و ساز و کارها و عوامل بسیاری در چگونگی تأسیس و تحولات این دانشِ پایه‏ای سهیم شدند و در باور شیعی، نظر به استمرار سنت نبوی در عترت، علم الحدیث ماجرایی دیگر یافت.

شیعیان در دوران حضور، به علت دسترسی و لو با واسطه به امام(ع)، به سهولت با وظایف خویش آشنا می‏شدند و در دوران غیبت ،از آنجا که شیعیان صرفاً با مجموعه‏ای از معارف مواجه‏اند که گزارشگر قول، فعل و یا تقریر امامان(ع) در دوران حضور است، عالمانشان به تدوین نظام‏مند و تدریجی این معارف روی آورند و به تمهید مقدمات تدوین مجموعه‏های حدیثی که اصول و منابع اولیه معارف و فرهنگ شیعی در علوم و موضوعات مختلف از آن استخراج شده است، می‏پردازند.

چنین مجموعه‏های حدیثی مشتمل بر معارفی نظری و عملی است که از امام(ع) گزارش شده و هر یک از نحله‏ها، گرایش‏ها و جریانات فقهی‏ـ کلامی شیعی، فهم و عمل خود را به آن مستند می‏نمایند. در واقع، تفاوت در نحوه فهم احادیث و چگونگی درک و عمل به رهنمودهای امامان(ع)، موجب پدید آمدن دیدگاه‏ها و نظریات مختلف علمی در حوزه مذهب شیعه گردید؛ سطوح و ابعاد مختلف چالش‏های فقهی ـ کلامیِ درون مذهبی شیعه از آغاز دوران غیبت تا دوران معاصر ـکه همگی آرا و آموزه‏های خود را به معارف مأخوذ از امامان(ع) مستند می‏نمایند ـ نشانگر فهم‏ها و دریافت‏های متفاوت و بعضاً متضاد از کلام امام(ع) است و ماجرای اخباریان و اصولیان نمونه بارز چنین تفاوت‏هایی محسوب می‏شود؛ اهتمام اکید به احادیث و منحصر دانستن منابع شناخت غیر حسی به آنچه از امام(ع) به ما رسیده، گوهر مدعای اخباریان است.

گرچه این نقطه عزیمت مبارکی بوده و هست، ولی پاره‏ای مسائل و قضایای دیگر ـکه مجال بسطی جداگانه می‏طلبدـ موجب گردید تا این جنبش اخباری‏گری به آفت جمود عملی و خمود اجتماعی مبتلا گردد و در فرجام، مغلوب رقیبان گردد؛ گرچه به گفته استاد مطهری رگه‏های تفکر اخباریگری پس از چیره شده اندیشه اصولی، همچنان فعال و نقش آفرین در فضاهای علمی است.

در دوران معاصر و با طرح مکتب تفکیک توسط استاد محمدرضا حکیمی، بار دیگر این اهتمام مبارک، یعنی محور قرار دادن کلام امام(ع) در اندیشه و عمل شیعیان، مورد توجه قرار گرفت. استاد حکیمی با ارائه الحیاة به جامعه علمی و تشریح و توضیح مبانی مکتب تفکیک در کتاب‏ها و مقالات خود، فهمی امروزین و عصری از احادیث و کلمات امامان(ع) ارائه می‏دهد که به بیان ایشان ،ضامن سعادت فرد و اجتماع در جهان امروز خواهد بود.

در سال‏های اخیر، شاهد نقدهایی چند درباره مکتب تفکیک بوده‏ایم. از جمله خصایص این نظریه چالش جدّی با فلسفه است و این، خود موجب شد تا برخی از مدافعان فلسفه، در مقام پاسخ‏گویی و دفاع از فلسفه به نقد این جنبه از نظریه تفکیک مبادرت نمودند و کتاب‏ها و مقالاتی منتشر سازند. از جمله کتاب‏هایی که اخیراً در نقد و بررسی مکتب تفکیک به جامعه علمی عرضه شده است، می‏توان به کتاب روءیای خلوص اشاره نمود.

نویسنده این کتاب نیز مانند دیگران، آموزه‏های تفکیک را به چالش کشیده، ولی نه از منظر دفاع از فلسفه، بلکه از دیدگاهی کاملاً متفاوت با دیگر نقّادان؛ یعنی نقد و بررسی مبانی معرفتی، روشی و اخلاقی آموزه‏های تفکیک.

نوشتار حاضر نگاهی است به این کتاب و اشاره به برخی ملاحظات در مورد موضوع بحث.

از جمله ویژگی‏های جوامع سالم، نقد و بررسی افکار و اندیشه‏هاست؛ بدون اینکه پویش انتقادی متأثر از گرایش‏ها و تمایلات سیاسی و اجتماعی صاحبان آرا و افکار گردد. ممکن است در این جوامع، آرای سیاسی و یا تمایلات اجتماعی شخص، گروه و یا نحله خاصی نقد شود، ولی برخی ملاحظات و مصلحت‏سنجی‏ها موجب مصونیت از نقد نمی‏گردد. اینک ماییم و فضای کنونی ایران که از سنت اسلامی و علمی نقادی عالمانه و تحرّی حقیقت فرسنگ‏ها دوریم و این مصلحت سنجی‏هاست که قلمرو نقد و چون و چرا را در حوزه‏هایی که لازم می‏شمارد، معین می‏کند. طبیعی است که بحث و مناقشه در زمینه‏های علمی محض نیز متأثر از این فضای عمومی خواهد بود.

با این فضایی که در آن به سر می‏بریم، نقد اندیشه علمی فرهیخته پارسایی که عمر خویش را بر سر دفاع از آرمان‏های والای قرآنی نهاده و خروش عدالت و حق‏طلبی وی جان‏های بیدار را به دفاع از ارزش‏های انسانی و اسلامی فرامی‏خواند، بسیار دشوار است.

استاد حکیمی با دانش گسترده و احاطه شگرف خویش به تاریخ و فرهنگ اسلامی و ممارست مستمر با کتاب و سنت، برگ و بار گرانی به درخت تناور اندیشه اسلامی افزوده است. ایشان در عرصه‏های مختلف و متنوعی آثاری سترگ آفریده و سهم و تأثیر ایشان در غنا بخشیدن و رونق دادن به ادبیات دینی ـ اجتماعی چند دهه اخیر بسیار مهم و تأثیرگذار بوده است.گرچه این نکته صحیح است و نام استاد حکیمی مکتب تفکیک را تداعی می‏کند و مکتب تفکیک با نام ایشان گره خورده است، اما آموزه‏های تفکیک تنها بخشی از کارنامه علمی استاد را تشکیل می‏دهد. ایشان در عرصه‏های دیگر فرهنگ دینی اسلامی نیز آثار گران‏سنگی آفریده‏اند که با گذشت چندین دهه، هنوز هم سرشار از غنا و طراوتی است حکمت‏افروز و حرکت آفرین که همگان از آن بهره‏ها برده و می‏بریم؛ به ویژه آرمان حق‏طلبی و عدالت خواهی استاد که هر انسان ملتزم و دردمندی آن را گرامی داشته، ایده و آرمان خویش می‏داند.

در چنین فضای دشواری، انسان باید به راستی حقیقت‏طلب باشد و شجاع تا تمامی مصلحت‏سنجی‏ها را به کناری نهاده، صرفاً در مقام دفاع از عقیده‏ای که به باور وی استوار است و نقد درک و دریافتی که به نظر وی خطاست، دست به قلم ببرد و اثری بیافریند که نقطه عطفی است در ادبیات نقادی در کشور ما. موءلف روءیای خلوص خطر کرده و در این وادی خطیر گام نهاده و اما تا چه حد توفیق یافته است، باید خوانندگان این اثر داوری نمایند.

ساختار و محتوای کتاب

موءلف در این نوشته در پی آن است تا روایتی از مکتب تفکیک را گزارش و تحلیل کند. وی طی دو بخش می‏کوشد تا نشان دهد که این روایت، نه به لحاظ معرفتی قابل دفاع است و نه از منظر اخلاقی پذیرفتنی. کتاب حاضر، مشتمل بر چهار قسمت است: مقدمه، بخش اول، بخش دوم و تکمله. موءلف در مقدمه، پیشینه این بحث را روشن می‏سازد و ادبیات مربوط به این مسأله را می‏کاود و به منابعی اشاره می‏کند که در این باب نگاشته شده است. آن‏گاه، به فرضیه‏های بحث؛ از جمله، امکان‏ناپذیری تفکیک اشاره می‏کند و سپس به تعیین دامنه بحث می‏پردازد و از میان دعاوی مختلفِ این نگرش تفکیکی، تنها مسأله امکان یا عدم امکان تفکیک را در چاچوب تحقیق خود معرفی می‏نماید و از میان تقریرات مختلفی که می‏توان از این مکتب به دست داد، تنها تقریر تازه آن را محور بررسی خود قرار می‏دهد. پایان این مقدمه به مخاطرات تحقیق اختصاص یافته است.

بخش اول، شامل سه فصل است. موءلف، در فصل نخست، پیشینه و اصول مکتب تفکیک را معرفی می‏نماید. به گزارش موءلف، این نگرش طی حدود هشت دهه قبل در خراسان شکل گرفت و کسانی چون سید موسی زرآبادی، میرزا مهدی اصفهانی و شیخ مجتبی قزوینی بنیانگذار آن به شمار می‏روند. تکیه عمده بنیانگذاران تفکیک بر جداسازی دین از عقل بشری و یافته‏های انسانی استوار بود و آنان در این راه به مخالفت با فلسفه و عرفان برخاستند. طی دو دهه اخیر، تقریر تازه‏ای از این مکتب به دست استاد ارجمند محمدرضا حکیمی صورت بسته و ایشان کوشیده تا از این مکتب، روایت مقبولی ارائه کند.

بنا به نظر موءلف، این تقریر، حداقل از سه جهت با نگرش بنیانگذاران تفکیکْ متفاوت است: نخست، نسبت میان وحی و عقل و کشف‏که از نظر نسل اولیه تباین و جدایی کامل بود و در تقریر جدید، جای خود را به تفسیر ملایم‏تری می‏دهد و استاد حکیمی به جای «تباین کلی» از «عدم تساوی کلی» نام می‏برد و به این ترتیب، نوعی همپوشی میان این سه را می‏پذیرد.

دومین تفاوت، آن است که بنیان‏گذاران اصلی، فلسفه و عرفان را طرد می‏کردند، لیکن در روایت جدید، به نوعی به آنان توجه می‏شود و گاه برخی از فیلسوفان، موافق مکتب تفکیک و حتی تفکیکی نیز قلمداد می‏شوند.

اما سومین و مهم‏ترین تفاوتِ روایت جدید این مکتب، اهتمام اکید به مسائل سیاسی و اجتماعی است که آن را برای کسانی پرجاذبه ساخته است. موءلف بر آن است که مکتب تفکیک، به تقریر استاد حکیمی، مبتنی بر اصولی چند است که مهم‏ترین آنها عبارت‏اند از: 1. جدایی فلسفه، عرفان و دین از یکدیگر؛ 2.برتری شناخت دینی بر شناخت عقلی؛ 3. استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث؛ 4. اتکا به ظاهر آیات و روایات؛ 5. پرهیز از هرگونه تأویل.

بنا به تقریر موءلف، گوهر این مکتب، آن است که باید سه راه معرفتی، یعنی وحی، عقل، و کشف را از یکدیگر جدا ساخت و برای فهم دین از عقل بشری کمک گرفت. از این‏رو، تلاش‏های کسانی که در طول تاریخ اسلام کوشیده‏اند تا این سه راه را با یکدیگر آشتی دهند، هم ناموفق است و هم نادرست؛ زیرا این سه ماهیتاً از هم جدا هستند. نتیجه این نگرش و برآیند این اصول، پرهیز از تأویل آیات و روایات و تفسیر عقلانی آنها و تن دادن به تنها ظهورات آنها خواهد بود.

موءلف در دومین فصل این بخش می‏کوشد تا این اصول را در مرحله نظر بررسی کند و خلل و ناسازگاری درونی آنها را آشکار سازد. او در اینجا، اشکالات خود را بر این نگرش وارد می‏کند که به اختصار، به آن اشاره می‏کنیم.

نخستین اشکال، آن است که اگر وحی، عقل و کشف، کاملاً از یکدیگر جدا نیستند و عین یکدیگر نیز نیستند، لازم است که موارد همپوشی آنها معین گردد. این، کاری است که تاکنون انجام نشده است و کوششی نیز در این راه دیده نمی‏شود.

دومین اشکال، آن است که آیا می‏توان مستقل از عقل بشری، به معرفت ناب دینی دست یافت و آیا همه معارف دینی ما در محدوده ادراکات و بشری ما قرار ندارد؟ نگاهی به میراث علمی ما و حتی آنچه که استاد، آن را معرفت دینی خالص معرفی می‏کند، یعنی فقه، نشان می‏دهد که همه آنها با علوم انسانی و یافته‏های بشری پیوند دارند و انسان برای فهم حقایق دینی ناگزیر است که از عقل خود کمک بگیرد.

اشکال سوم، آن است که هنگامی که وحی را از عقل جدا ساختیم، آن‏گاه هرچند ممکن است که ایمان ما برای خودمان حجت باشد، اما دیگر نمی‏توانیم با کسی محاجه نموده، وی را ملزم به پذیرش آن کنیم؛ برای مثال، هنگامی که در پی اثبات درستیِ آموزه‏های دینی خود برای فردی بیرون از دین خود هستیم، باید از اصول و ادله‏ای استفاده کنیم که حجیت آنها برای او نیز محرز باشد. در چنین مواردی است که باید به ادله برون دینی استناد کرد، که مهم‏ترین آنها ریشه در عقل مشترک بشری دارد.

چهارمین اشکال، آن است که اتکای به ظواهر آیات و روایات مشکلاتی به بار می‏آورد، که یکی از آنها همسویی با تفکر ظاهری‏گری است که مکتب تفکیک کوششی برای تمایز نگرش خود از آن به عمل نیاورده است.

پنجمین اشکال، آن است که پرهیز از تأویل، ناشدنی است و همین که ما با متنی مواجه می‏شویم، برای فهم آن، فرایند تأویل را آغاز می‏کنیم و اساساً تفسیری که این تقریر از «تأویل» دارد، مغایر سنت دینی ما بوده است؛ در قرآن کریم تأویل به معنای مقبول و مُجازی به کار رفته است و آنچه در سنت دینی ما منع شده است، تفسیر به رأی است، نه تأویل.

ششمین اشکال، آن است که این تقریر اگر در پی قانع ساختن دیگران است و ادعای معقولیت دارد، ناخواسته پای عقل را پیش کشیده است و به این ترتیب، باید حاکمیت عقل را بپذیرد. این کار به معنای کنار گذاشتن آموزه اصلی تفکیک است.

سومین و فرجامین فصل این بخش، به بررسی اصول تفکیک در عمل می‏پردازد و موءلف در پی ایضاح این مطلب است که این اصول در عمل، کارآمدی ندارند و کسانی که از این اصول دفاع می‏کنند، خود در عمل آنها را زیرپا گذاشته‏اند. نگاهی به کتاب الحیاة ـکه مفصل‏ترین کتاب مبتنی بر این تقریر است و مرامنامه این جریان به شمار می‏رودـ نشان می‏دهد که در آن انواع تأویل‏ها به کار رفته است. این تأویل‏ها رنگ و بوی زمانه ما را دارند و سخت متأثر از جریانات سیاسی، اجتماعی معاصر هستند. از این‏رو، ادعای پرهیز از تأویل، در عمل، کنار گذاشته شده است. گاه، این تأویلات چنان است که درست بر خلاف ظهور و مقتضای آیات قرآن است؛ برای مثال، ماجرای قیام حضرت موسی(ع) در این کتاب، با همین داستان در قرآن، نه تنها متفاوت که متضاد با آن است. در این کتاب، عینیت و ناب‏گراییِ مورد ادعای تفکیکیان نادیده گرفته شده، انواع مختلف جانبداری‏ها دیده می‏شود؛ تأویل در سطح تفسیر باقی نمی‏ماند و گاه می‏بینیم که حتی در سطح ترجمه نیز، کلماتْ تأویل می‏شوند و معادل‏هایی در ترجمه گذاشته می‏شود که سخت با معنای اصلی بیگانه است؛ برای مثال، گاه کلمه «فتنه» ـکه در روایات آمده است‏ـ به «انقلاب» ترجمه می‏شود.1

موءلف روءیای خلوص، پس از نشان دادن نمونه‏های متعددی از این تأویل‏ها و جانبداری‏ها در تفسیر و برشمردن نتایج این نگرش تفکیکی، به این نتیجه می‏رسد که این نگرش حتی از سوی مروجان آن در عمل رعایت نشده است.

دومین بخش کتاب، به نقد اخلاقی این روایت از مکتب تفکیک می‏پردازد و طی چهار فصل، خطاهای اخلاقی‏ای را که در تبیین و دفاع از این مکتب و نقد مخالفان آن صورت بسته است، برمی‏شمارد. موءلف، بر این باور است که اگر هم آموزه‏های مکتب تفکیک پذیرفتنی باشند، برای ترویج آن چنان خطاهای اخلاقی تحقق یافته است که آن را ناپذیرفتنی می‏نماید. موءلف در آغاز این بخش، معیارهای نقد اخلاقی را معین ساخته، می‏کوشد با استناد به آموزه‏های دینی، ملاکی به دست دهد تا بتواند بر اساس آن، دست به نقد بزند.

از منظر نویسنده، خطاهای اخلاقی تقریر تازه مکتب تفکیک عبارت‏است از: انتحال شخصیت، نسبت نادرست به افراد مختلف، استفاده از انواع مغالطات منطقی و بستن راه نقد و تحقیر ناقدان.

فصل اول این بخش با عنوان «انتحال شخصیت»، در پی آن است تا نشان دهد که استاد حکیمی برای اثبات حقانیت مکتب تفکیک، علامه طباطبایی را به ناروا همسو با مکتب تفکیک معرفی کرده و حتی ملا صدرای فیلسوف را تفکیکی نمایانده است.

استاد حکیمی با نقل دو سخن از علامه طباطبایی، مدعی شده است که ایشان در موافقت با مکتب تفکیک سخن گفته است. ایشان این دو سخن را در آثار مختلف خود نقل کرده، به شرح و تفسیر آنها پرداخته و حتی کسانی را به باوراندن آنها واداشته است. نخستین سخن، به نقل استاد حکیمی، آن است که علامه طباطبایی در المیزان گفته است:

جمع بین قرآن و فلسفه و عرفان، از محالات است؛ مانند محالات ریاضی. بزرگانی در این راه تلاش بسیار کرده‏اند، با وجود همه این تلاش‏ها، اختلاف ریشه‏ای میان این سه طریق به حال خود باقی است و کوشش‏های فراوانی که برای ریشه کن کردن این اختلاف و خاموش کردن این آتش به عمل آمده است، به عکس نتیجه داده است؛ یعنی ریشه‏ای‏تر شدن اختلاف، و شعله‏ورتر شدن آتش ناسازگاری.

بنا به جست‏وجو و نظر موءلف، این سخن دقیقاً از علامه نیست و نقل آن نیز با امانت صورت نگرفته است. علامه در آثار متعدد، خود بر همسویی وحی و عقل و کشف تأکید می‏کند و حتی اثبات معارف دینی را بی‏اصول فلسفی ناممکن می‏شمارد.

موءلف، پس از اشاره به مبنای علامه در این‏باره و نقل سخنان متعددی از وی، نشان می‏دهد که استاد حکیمی در اینجا به خطا رفته و سخن علامه درست نقل نشده است. مطلب از این قرار است که در تفسیر المیزان فصلی درباره تاریخ تفکر اسلامی و پس از تأکید بر اینکه اسلام، هر سه راه معرفتی را تأیید می‏کند، می‏گوید:

به همین دلیل، کسانی کوشیدند تا این سه را با یکدیگر آشتی دهند، اما تاکنون به نتیجه نرسیده‏اند.

سپس موءلف نتیجه می‏گیرد که ناکامی فلاسفه، عرفا و متشرعه در توفیق میان این سه راه، به معنای اصل جدایی این سه راه و عدم امکان جمع نیست و این دو با هم بسیار تفاوت دارند.

سخن دومی که استاد از علامه نقل می‏کند و آن را دلیل موافقت ایشان با تفکیک می‏شمارد، آن است که ایشان در پاسخ به این پرسش که آیا فلسفه برای بستنِ درِ خانه اهل بیت(ع) ترجمه و وارد جهان اسلام شد، پاسخ مثبت داده و گفته‏اند که می‏توان گفت که ترجمه الهیات به منظور بستن درِ خانه اهل بیت(ع) بوده است. این سخن، هرچند از علامه است، ولی همه آن نیست و ممکن نیست از آن، نتیجه مطلوب گرفته شود. حقیقت آن است که علامه در پاسخ به این پرسش، پس از نقل مقدمه‏ای، به مقصود نادرست خلفا از ترجمه فلسفه اشاره می‏کنند، لیکن بلافاصله این جمله را می‏افزایند:

ولی، آیا این منظور ناموجّهِ حکومت‏های وقت و سوء استفاده‏شان از ترجمه و ترویج الهیات، ما را از بحث‏های الهیات مستغنی می‏کند؟ و موجب این می‏شود که از اشتغال به آنها اجتناب و خودداری کنیم؟ متن الهیات، مجموعه بحث‏هایی است عقلی محض که نتیجه آنها اثبات صانع و اثبات وجوب وجود، وحدانیت و سایر صفات کمال و لوازم وجود او از نبوت و معاد است. و اینها مسائلی هستند که به نام اصول دین، که ابتدائاً باید از راه عقل اثبات شوند تا ثبوت وحجیّت کتاب و سنت تأمین شود وگرنه، استدلالْ دَوْری است و دوری باطل، حتی در مسائلی که از اصول دین، مانند وجود خدا و وحدانیت و ربوبیت وی در کتاب و سنت وارد است، به همه آنها از راه عقل استدلال شده است. (ص 217)

بدین ترتیب، با نقل ناقص سخن علامه، نتیجه‏ای حاصل می‏شود که درست برخلاف مقصود ِصاحبِ سخن بوده است.

موءلف پس از نقل و تحلیل آرای مختلف علامه در این باره، به خطاهای اخلاقی متعددی که در این مورد انجام شده است، اشاره می‏کند.

دومین شخصیتی که استاد حکیمی از وی برای اثبات حقانیت مکتب تفکیک استفاده می‏کند، ملا صدراست. استاد، کتاب معاد جسمانی در حکمت متعالیه را به این مسأله اختصاص داده، آن را به ملاصدرا به عنوان «تفکیکی سترگ» تقدیم داشته است. هدف این کتاب، آن است که نشان دهد ملا صدرا در طول زندگی فلسفی خود درباره معاد دو موضع مختلف داشته است: نخست از طریق فلسفه و قواعد آن کوشید تا معاد جسمانی را ثابت کند، اما بعدها از این کار دست کشیده، پی برد که فلسفه از این کار ناتوان است. از این‏رو، از معاد جسمانی فلسفی، به «معاد وحیانی» روی آورد.

به نظر موءلف، خطای اخلاقی استاد در این ادعا آن است که ایشان برای اثبات این ادعا سخنانی از ملاصدرا نقل می‏کند، که عمدتاً با تقطیع آنها و حذف صدر و ذیل آنها صورت گرفته است. ممکن است واقعاً ملا صدرا چنین گذاری را طی کرده باشد، اما ایشان راه نادرستی را برای تبیین آن پیموده است و اگر سخنانی را که استاد نقل کرده است، در متن اصلی آنها قرار دهیم، نه تنها از آن، این ادعا به دست نمی‏آید، بلکه تأکید ملاصدرا بر همان معاد جسمانی فلسفی آشکارتر می‏گردد.

موءلف، پس از نقل کامل سخنان ملاصدرا و تحلیل دیدگاه وی در کتاب‏های مهم او، به این نتیجه رسیده است که نمی‏توان به استناد این سخنان، ملا صدرا را تفکیکی دانست و این شیوه نقل و انتساب نادرست است.

دومین فصل این بخش به بررسی نسبت‏های نادرست به افراد اختصاص دارد. موءلف از میان نسبت‏های مختلف، تنها این یک مورد را به تفصیل کاویده و نادرستی آن را نشان داده است. بنا بر این نظر، استاد در جایی ادعا کرده است که هفت تن از بزرگان عرفان و فلسفه، ملاصدرا را به دلیل اعتقاد به معاد جسمانی تکفیر کرده‏اند. این هفت تن، به گفته استاد، عبارت‏اند از: آقا علی حکیم، شیخ محمدتقی آملی، علامه حایری سمنانی، میرزا احمد آشتیانی، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، امام خمینی و شهید مطهری. ایشان در جایی این ادعا را مطرح ساخته و دلایل و مستندات سخن خود را به متن دیگری ارجاع داده‏اند؛ اما پس از مراجعه به متن اصلی و بررسی دلایل، نشانی از تکفیر دیده نمی‏شود. موءلف، پس از بررسی دعاوی استاد در این‏باره، به خطاهای اخلاقی رخ داده اشاره کرده، این شیوه را راه درستی برای دفاع از مکتب تفکیک ندانسته است.

سومین فصل این بخش، به انواع مغالطاتی اختصاص دارد که، به نظر موءلف، استاد حکیمی در آثار خود با هدف تقریر و دفاع از مکتب تفکیک یا نقد مخالفان تفکیک مرتکب شده است. این مغالطات متعددند و موءلف از آن میان، پنج نوع مغالطه را به تفصیل بررسی نموده است. این مغالطات و توضیح مختصر آنها عبارت‏اند از: 1. مغالطه منشأ. 2.مغالطه خلطانگیزه و انگیخته. 3.مغالطه پهلوان پنبه. 4. مغالطه مسموم کردن چاه. 5. مغالطه نقل قول ناقص.

یکی از مهم‏ترین دلایل مخالفت استاد حکیمی با فلسفه، خاستگاه یونانی آن است.

ایشان به همین دلیل با عرفان، به دلیل خاستگاه هندی آن، مخالفت کرده، آن را تخطئه می‏کند.

موءلف در اینجا نشان داده است که استاد، به جای استدلال بر ضد فلسفه یا عرفان، به مغالطه منشأ دست زده است؛ حال، آنکه حق یا باطل بودن یک اندیشه ربطی به خاستگاه جغرافیایی آن ندارد و به گفته علامه طباطبایی: «حق، حق است؛ هرجا باشد و هرگونه به دست آید و از هرجا گرفته شود».

دومین مغالطه، مغالطه خلطانگیزه و انگیخته است. استاد، این‏گونه استدلال می‏کنند که چون فلسفه با انگیزه خاصی وارد جهان اسلام شد، پس نادرست است. حال، آنکه سوء استفاده یا حُسْن استفاده کسانی از اندیشه و فکری، دلیل بر درستی یا نادرستی آن به شمار نمی‏رود؛ بارها شاهد بوده‏ایم که از مفاهیم مقدس سوء استفاده‏ها شده است. آیا اگر کسی از دین یا قرآن سوء استفاده کرد، می‏توان دین یا قرآن را متهم نمود؟

سومین مغالطه ارتکابی، مغالطه پهلوان پنبه است؛ به این معنا که استاد، هنگامی که می‏خواهند اندیشه یا فکری را که قبول ندارند، نقد کنند، چنان تصویر مضحک و مخدوشی از آن ارائه می‏کنند که اساساً دیگر نیاز به نقد ندارد. اما این کار، خلاف انصاف و امانت‏داری علمی و اخلاق اسلامی است.

چهارمین مغالطه در نوشته‏های استاد حکیمی، مغالطه مسموم کردن چاه است؛ یعنی ایشان مکتب خود را عین قرآن و اسلام دانسته، پیشاپیش، کسانی را که در پی نقد این مکتب هستند، مخالف اسلام و اهل بیت(ع) وانمود می‏کند و به این ترتیب، مخالفان خود را وادار به سکوت یا متهم شدن می‏کند؛ برای مثال، ایشان این‏گونه مخالفان خود را از هرگونه مخالفتی با این جریان برحذر می‏دارد:

و کسانی باید بدانند که طرف آنان ما نیستیم؛ اگر نیک بنگرند، و از برخی ملاحظات و عناوین دل بکنند، به خوبی در می‏یابند، که قرآن کریم و اهل بیت(ع) و خلوص و استغنای معارفِ قرآنی و اوصیایی (که در شناخت حقایق، به هیچ نحله و فلسفه و عرفان و افکاری ـ از قدیم و جدید و شرق و غرب ـ نیازمند نیستند)، طرف ایشان‏اند نه ما. (ص 308)

این مغالطه بارها به دست ایشان انجام می‏گیرد و مانع حرکت سالم نقد می‏گردد.

پنجمین مغالطه، نقل قول‏های ناقصی است که بارها به وسیله ایشان انجام شده است. نقل قول ناقص در جایی که صدر و ذیل کاملاً تعیین کننده باشند و معنای آن را دگرگون سازد، مغالطه است و موجب بدفهمی شخصی می‏شود که سخن از او نقل شده است؛ نمونه کامل این مغالطه در جایی است که کسی جمله «لا اله إلا اللّه» را تقطیع کند و تنها نیمه اول آن را نقل کند، یا نماز نخواند و آن را به آیه‏ای از قرآن مستند نماید که فرموده است: «لا تقربوا الصلاة». حال، آنکه تعبیر و قید «و أنتم سکاری» در این متن مقدس، تعیین کننده است و عدم نقل آن موجب بدفهمی می‏گردد.

چهارمین و فرجامین فصل این بخش، به شیوه استاد حکیمی در بستن راه نقد این مکتب و تحقیر ناقدان اختصاص یافته است. به باور موءلف، ایشان به هیچ روی مکتب تفکیک را قابل نقد نمی‏داند و شرایطی را تعیین نمی‏کند که با تحقق آنها بتوان به نقد این مکتب پرداخت. اگر هم کسی دست به نقد این مکتب بزند، با شدیدترین تحقیرها مواجه خواهد شد.

موءلف، موارد متعددی از این دست را نقل می‏کند و نتیجه می‏گیرد که این شیوه‏ای غیراخلاقی است و اگر ما کسی را به قبول مکتب خود دعوت می‏کنیم، باید این حق را نیز به او بدهیم که درباره ادعاها و دعاوی ما درنگ کند و احیاناً به چون و چرا بپردازد.

پایان‏بخش این کتاب، تکمله‏ای است با عنوان «ده نکته درباره نقد» که موءلف، تأملات خود را درباره مفهوم نقد، شرایط آن، مسأله جانبداری در نقد و نقد مغرضانه و خیرخواهانه و تصورات قالبی در این باره بیان داشته است.

آیا موءلف، موفق به نقد جدی این تقریر از مکتب تفکیک شده است؟ آیا جانب انصاف را رعایت کرده است؟ آیا همه گفتنی‏ها را گفته است یا آنکه همچنان در این زمینه سخن‏ها می‏توان گفت؟ و آیا به اشکالات وی می‏توان پاسخی درست داد و بستری فراهم ساخت تا این‏گونه مباحث در فضایی علمی ادامه یابد؟ این خواننده است که باید پس از خواندن اصل کتاب به این پرسش‏ها پاسخ دهد.

ملاحظاتی درباره کتاب

در اینجا چند نکته به نظر می‏رسد که به اختصار به آن اشاره می‏گردد:

1. موءلف در مواردی مدعایی را مطرح ساخته که چون خارج از چارچوب بحث بوده و ارتباط مستقیمی با موضوع مورد نظر نداشته است و با تصریح به این مطلب، از تبیین و تشریح آن احتراز نموده است؛ ولی به نظر می‏رسد که اشاره‏ای ولو اجمالی به موضوع و توضیح مختصر آن، ابعاد مسأله مورد بحث را روشن‏تر نموده، تصویر واضح‏تری از آن به دست می‏دهد. از آن جمله است بحث حجیّت ظواهر در صفحه 67:

برخی از عالمان شیعه با قبول حجیّت ظواهر به نتایجی رسیده‏اند که گمان نمی‏کنم مقبول اصحاب تفکیک باشد.

سپس موءلف، یک نمونه (علامه مجلسی و نحوه فهم وی از حدیث ثقلین) را ذکر نموده است. در اینجا شایسته بود به نمونه‏های بیشتری، ولو به اختصار، اشاره می‏کرد و برخی از تطبیقات، نتایج و پاره‏ای از ثمرات عمل به ظواهر اخبار از منظر علمای اخباری و تأثیرات آن را در حوزه‏های تفسیری و کلامی و... یادآوری می‏شد؛ به ویژه آنکه اخیراً کتاب الفوائد المدنیة، با تصحیح و تحقیقات سودمندی به چاپ رسیده است.

2. موءلف در ص 71، ضمن بررسی مسأله تأویل، بر این باور است که متون دینی ما نیازمند تأویل است و ذکر دلایل آن را خارج از بحث دانسته است. در اینجا نیز بایسته بود، ولو به اختصار به رئوس کلی دلیل‏های مورد نظر اشاره می‏نمود و به تحقیقات چند دهه اخیر محققان عرب‏زبان، به ویژه دانشوران منطقه غرب جهان اسلام، اشاره می‏شد و برخی از دستاوردهای آنان، به منظور توضیح و تبیین بیشتر ابعاد مختلف مسأله، نه جانبداری و تأیید تفسیر و تأویل خاصی، به صورت فهرست‏وار مورد اشاره قرار می‏گرفت.

3. در ص 98، ضمن بحث «کارآمدی»، پس از طرح مسأله چگونگی تحقق بخشیدن، به پاره‏ای از احکام قطعی و مسلم اسلامی در جهان امروز، به چالش‏ها و دشواری‏هایی که از این رهگذر، ذهن و ضمیر دانشوران مسلمان را به خود مشغول داشته است اشاره نموده و تلاش‏های برخی عالمان دین، مانند علامه طباطبایی و مطهری را، در این زمینه مورد اشاره قرار می‏دهد. از جمله این مسائل و موضوعات مورد مناقشه، فقط به مسائل نابرابری زن و مرد اشاره می‏کند. نظر به اهمیت شایان موضوع، لازم بود به تاریخچه این چالش در جهان اسلام اشاره می‏شد؛ چرا که اندیشمندان مسلمان عرب، پیش‏تر، عمیق‏تر و گسترده‏تر با این چالش‏ها درگیر شده‏اند و دستاوردهای مهمی در این زمینه ارائه نموده‏اند. فهمی جدعان گزارش عالمانه‏ای از تلاش‏های یکصد سال اخیر دانشوران مسلمانان در این زمینه به دست می‏دهد. درنگی در کارنامه علمی ـ فرهنگی نسل دوم «اخوان المسلمین»، مجموعه فعالیت‏های «المعهد العالمی» و نویسندگانی که در مجلاتی همچون المنعطف، الاجتهاد، المنار الجدید، المنطلق، الوعی المعاصر و قضایا اسلامیة، المسلم المعاصر، المنهاج، اسلامیة المعرفة و... قلم می‏زنند و کوشش‏های دانشوران مستقلی همچون راشد الغنوشی، حسن الترابی، محمد عماره، شیخ محمد غزالی، شیخ مهدی شمس‏الدین، طه عبدالرحمن، عبدالمجید الصغیر، حسن جابر، ابوالقاسم حاج حمد، زینب شوربا، محمد حسن الامین، فتحی ملکاوی، فهمی جدعان و... در این زمینه قابل توجه است.

بخش عربی جهان اسلام، تحولات و تجارب فکری فرهنگی مهمی را پشت‏سر گذاشته است. جهان عرب خاستگاه اندیشه اسلام سیاسی و اهتمام اکید به بعد اجتماعی اسلام در دوران معاصر بوده است. سابقه جنبش اصلاح و تجدید اسلامی در این خطه به بیش از دویست سال بالغ می‏گردد. از تأملات خیرالدین تونسی تا اقدامات بیدارگرانه سید جمال و شاگردانش، از شکل‏گیری اندیشه تأسیس اخوان‏المسلمین تا برپایی کنفرانس تفاهم ملی‏گرایان و اسلام‏گرایان و صدور اعلامیه حقوق بشر اسلامی راه درازی طی شده و تجارب گرانباری فراچنگ آمده است.

اگر در مقام مقایسه و مقارنه بین آموزه‏ها و اهداف نظریه تفکیک با نحله‏ها و جریانات فکری مشابه در جهان اسلام برآییم، تفکیک با کدامیک از این تجارب و کوشش‏های فکری اجتماعی اسلام‏گرایان مشابهت دارد؟ میزان توفیق اسلام‏گرایانی که اهداف و آموزه‏هایی مشابه تفکیک داشته‏اند، چقدر بوده است؟ چه تحولاتی در درک و دریافت اسلام‏گرایان از شعار «الاسلام هو الحل» روی داده است؟ فهم و درک ناصواب از این شعار چه خساراتی را تاکنون متوجه جهان اسلام ساخته است؟ مداقّه در سوءالاتی از این دست می‏تواند ما را در فهم بهتر و بصواب فضای فکری فرهنگی جهان اسلام یاری رساند و خصلت جامع‏نگری را در ما تقویت نماید.

4. از جمله مواردی که موءلف به اختصار به آنها اشاره نموده و با وجود اهمیت بحث، عمدتاً به نقض نظریه تفکیک، آن هم با استفاده از آرای اشخاص متفق علیه همچون طباطبایی و مطهری پرداخته است، می‏توان در بخش «بررسی مکتب تفکیک در عرصه نظر» به مباحث «دانش دینی خالص، مسأله حجیّت ظهور و مسأله تأویل» اشاره نمود. نظر به محوری بودن چنین مواردی در تشریح و یا نقد نظریه تفکیک، بایسته بود این‏گونه موارد به تفصیل مورد بحث قرار می‏گرفت و ابعاد مسأله روشن‏تر می‏شد.

5. در فصل سوم، هنگامی که اصول مکتب تفکیک در عمل مورد بررسی قرار می‏گیرد، یعنی ص 140، بند هفتم «مسأله معرفت خالصه»، موءلف به اجمال به مبانی معرفتی یکی از آموزه‏های اساسی مکتب تفکیک اشاره می‏کند. به‏نظر می‏رسد تشریح و نقد مبنای معرفتی دیدگاه‏ها، چه از طرف مدافعان و چه از سوی منتقدان، سهم و تأثیر بسزایی در علمی کردن فضای بحث، شفافیت دیدگاه‏ها و دوری جستن از مغالطه داشته باشد. از این رو، بایسته است این گونه مباحثِ پایه‏ای، به صورت جدی، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

6. از جمله مسائلی که برخی از ناقدان مکتب تفکیک بدان اشاره نموده‏اند، مخالفت اصحاب این مکتب با فلسفه است و در این خصوص، آثاری در نقد تفکیک و در دفاع از فلسفه سامان یافته است که موءلف روءیای خلوص نیز اشاره‏ای به این آثار نموده است.

اگر تاریخچه مدوّن و مضبوط مخالف با فلسفه را تهافت الفلاسفه غزالی بدانیم و سیر تطور این موافقت یا مخالفت را تا دوران امروزِ جهان اسلام دنبال نماییم، با آرا و دیدگاه‏های مختلفی در این باب مواجه می‏شویم. از جمله دیدگاه‏های مهم و مطرحی که برخی دانشوران ملتزم و عقیده‏مند جهان اسلام، به صورت جدی، از آن جانبداری می‏کنند، این است که افول فلسفه و اندیشه عقلی موجب پسرفت جهان اسلام گردید. آنان بر این مدعای خود، براهینِ به باور خود، استواری نیز اقامه می‏کنند؛ که البته در محل خود قابل بحث و مناقشه است. تحلیل این مسأله و نحوه مواجهه با ابعاد و زوایای مختلف آن و طرح جواب‏های احتمالی و تبیین دیدگاه‏های مختلفی که در این موضوع ابراز شده، می‏تواند زوایای مختلف این بحث را به نحو مطلوبی شفاف و روشن سازد.

7. عدالت‏طلبی ـکه یکی از آرمان‏های والای تفکیک است‏ـ آرمانی به قدمت جامعه بشری و یکی از خصایص فطری انسان است. در باب نحوه تحقق این آرمان و چگونگی وصول به این هدف مقدس و والا گفت‏وگوهای بسیار شده و می‏شود. دانش و تجربه بشری گام‏های عملی و ملموس در راه تحقق این هدف برداشته است. آیا بهتر نیست ما مسلمانان نیز لختی چشم از مباحث نظری محض در این‏باره برداشته، به تجارب بشر بما هو بشر تمکین نماییم؟

8. در برخی موارد ـکه خوانندگان به خوبی آن را درمی‏یابندـ موءلف محترم در بحث از لوازم و پیامدهای منطقی که بر برخی آموزه‏ها مترتب می‏شود، به اشاره‏ای اکتفا کرده و شاید از باب پاره‏ای ملاحظات دیگر، متعرض همه نتایج متصور نشده است؛ حال آنکه بهتر بود این مسأله بیشتر کاویده می‏شد و لوازم منطقی این نگرش بیان می‏گشت.

9. استاد حکیمی بر لزوم استفاده از احادیث معصومان اشاره‏ها دارد و حتی می‏توان این مسأله را نقطه عزیمت فکری ایشان قلمداد نمود. حال، جای این پرسش است که آیا ایشان شیوه‏ای و روشی برای بررسی، تحلیل و جرح و تعدیل احادیث دارند و آیا شیوه‏ای برای شناسایی و مواجهه با احادیث مجعولی که به دلایل گوناگونی در کنار احادیث صحیح جای گرفته و با آنها درآمیخته شده است، به دست داده‏اند؟ ای کاش موءلف، این مسأله را نیز مد نظر قرار می‏داد و به اشاره‏ای گذرا در این باره اکتفا نمی‏کرد.

10. سرانجام، آنکه خوب بود موءلف به آرای دیگران درباره تفکیک و بنیانگذاران این مکتب اشاره‏ای می‏کرد و آن را به بحث می‏گذاشت.

امید که این کتاب، بستری برای بحث‏های جدّی در باب نسبت عقل و دین و نقش عقل در فهم نصوص دینی، بویژه احادیث معصومان(ع) گردد؛ همان‏طور که عالمان ما به حق گفته‏اند: «إن حیاة العلم بالنقد و الردّ»؛ شکوفایی مباحث درون دینی به خصوص در حوزه علوم حدیث در گرو طرح و تحلیل و احیاناً نقد آرای طرح شده در این عرصه است. کتاب حاضر نیز گامی است در این وادی.